

## شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

### بخش بیست و نهم

۱۳۱. نجم الدین ابو محمد عبد الله بن ابی الوفاء محمد بن حسن بن عبد الله بن عثمان باذرانی بغدادی شافعی فرضی<sup>۱</sup> (۵۹۴-۶۵۵ ق/۱۱۹۷ یا ۱۱۹۸-۱۲۵۷ م) عالم فاضل، فقیه، محدث و قاضی القضاة.

وی در بغداد پایه هستی نهاد و در همانجا پرورش یافت و از کسانی مانند: عبد العزیز بن منینا، ابو منصور سعید بن محمد رزازی، سعید بن هبة الله صباغ و گروهی

---

۱. ذیل الروضتین، ص ۱۹۸؛ صلة التکملة لوفیات النقلة حسینی، ۲/برگه ۳۱؛ مختصر تاریخ ابن کازرونی، ص ۲۷۸، ۲۷۹؛ ذیل مرآة الزمان، ۷۰/۱-۷۳؛ تکملة اکمال الاکمال ابن صابونی، ص ۲۷-۳۱؛ الحوادث الجامعة، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۷۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات، ۶۵۱-۶۶۰ ق)، ص ۲۰۰-۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۲۳/۳۳۲-۳۳۴؛ دول الاسلام، ۱۵۹/۲؛ العبر، ۲۲۳/۵؛ الاشارة الی وفیات الاعیان، ص ۳۵۲؛ المختار من تاریخ ابن الجزری، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ المشتبه فی الرجال، ۴۱/۱؛ الوافی بالوفیات، ۱۷/۵۸۰؛ عیون التواریخ، ۲۰/۱۱۵-۱۱۶؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۱۵۹/۸؛ طبقات الشافعیة، اسنوی، ۱/۲۷۶-۲۷۷؛ طبقات الشافعیة، ابن کثیر، برگه ۱۷۵؛ البداية والنهاية، ۱۳/۱۹۶؛ درة الاسلاک، ۱/برگه ۱۴؛ تبصیر المنتبه، ص ۱۱۹، ۱۳۳۵؛ النجوم الزاهرة، ۵۷/۷؛ شذرات الذهب، ۵/۲۶۹؛ طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبه، ۲/۴۳۷؛ مرآة الجنان، ۴/۱۳۷ که وی را «نجم الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن ابی؟» معرفی کرده که اشتباه است؛ العسجد المسبوك، ۲/۶۲۸-۶۲۹ که او را «ابوبکر محمد بن حسین بن عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن ابی الوفاء» معرفی کرده و اشتباه است؛ المدارس فی تاریخ المدارس، ۲/۲۰۵؛ المقضى الكبير، ۴/۱۱۳-۱۱۴؛ عقد الجمان، ۱/۱۶۰-۱۶۱؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۷۷؛ شفاء القلوب، ص ۳۵۶؛ دیوان الاسلام، ۱/۲۴۵؛ السلوک، مقریزی، ۱/۴۰۷؛ الدرر الكامنة، ۴/۶۶؛ غایة النهاية ابن جزری، ۲/۲۰۳.

دیگر حدیث شنید و در مذهب شافعی فقیه گردید، سپس در مدرسه نظامیه به تدریس پرداخت. او در حلب، دمشق، مصر و بغداد تدریس کرد و روایت و نقل حدیث نمود و کسانی مانند: رکن الدین احمد قزوینی، تاج الدین صالح جعبری، بدر الدین محمد بن توزی حلبی، محمد بن محمد کنجی و شماری دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

ذهبی او را صدری محتشم، جلیل القدر و دارای حرمت دانسته و سپس اضافه کرده که او فقیهی عالم و آگاه، متدین، متواضع و فروتن، دارای اخلاق خوب و پسندیده و باز بوده است.

مشهور است که زین الدین خالد بن یوسف حافظ، روزی به باذرائی گفت: به یاد می‌آوری زمانی که در نظامیه بودیم و فقیهان آنجا مرا ملقب به «حولتا» و تو را ملقب به «عشوش» کرده بودند و باذرائی خندید.

دمیاطی درباره‌ی وی گفته است: او به من احسان و نیکی بسیار کرد و از او نسبت به من بزرگی فراوان در سفر و حضر رسید و در بغداد، دمشق، موصل، مصر و حلب، مدت نه سال مصاحب او بودم.

وی در دمشق مدرسه‌ای بزرگ بنا نهاد که به نام مدرسه «باذرائیه» شهرت یافت و خود او نیز، در آن تدریس کرد، چنان‌که در نظامیه نیز، تدریس نمود و چند بار به عنوان پیک خلیفه عباسی به اطراف و اکناف رفت. او در بغداد به عنوان قاضی القضاة برگزیده شد، اما این منصب بیش از ۱۵ روز ادامه نیافت و فقط یک ساعت قضاوت کرد و گویا این مقام را با کراحت پذیرفته بود و به هر حال اجل به وی بیش از این مهلت نداد و در آغاز ذی قعدة الحرام و پیش از فتنه و حمله مغولان، دیده از جهان فرو بست و آن حادثه عجیب را ندید.

ابوشامه گوید: روز ۱۸ ذی حجة الحرام، در دمشق و در مدرسه «باذرائیه» برای او مجلس عزا و ختمی برگزار شد که افراد زیادی و از جمله علما و بزرگان در آن شرکت کردند.

مدرسه‌ای که وی در محله «باب الفرادیس» بنا کرده بود، به فقها و علما و دانش‌آموزان شافعی اختصاص داد و اوقافی برای آن معین کرد. در آن مدرسه کتابخانه‌ای تشکیل داد و کتابهای خویش را که خوب و مفید بودند، بر آن وقف

نمود. او یکی از علاقه‌مندان و شیفتگان به کتاب بود و مجموعه خوبی فراهم ساخته بود که از آن جمله یکی کتاب ارزشمند *مرآة الجنان* یافعی بود. به هر حال وی این کتابها و مجموعه‌ای از یادداشتهای خود را که به صورت رساله‌های کوتاه بودند، وقف بر کتابخانه مدرسه‌اش نمود، تا طلاب و علما و فقها از آن بهره‌مند شوند.<sup>۱</sup>

**۱۳۲. ابو طالب مؤید الدین محمد بن کمال الدین ابو العباس احمد بن محمد بن علی بن ابی طالب بن علقمی**<sup>۲</sup> (ح ۵۹۱ - ۶۵۶ ق/ ۱۱۹۵ - ۱۲۵۸ م) وزیر عالم، فاضل، سیاستمدار، شیعی مذهب و آخرین وزیر المستعصم عباسی، آخرین خلیفه بنی عباس. زادگاه وی معلوم نیست، اما در اوان جوانی در حله می‌زیسته است، خواندمیر او را ایرانی و اهل قم دانسته<sup>۳</sup>، اما بناکتی وی را عرب تبار و از نسل اسد بن حزیمه، از اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار آورده است<sup>۴</sup> و ابن طقطقی او را از طایفه بنی اسد و از

۱. دور الكتب العربية العامة وشبه العامة، ص ۲۳۷.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۵۱ - ۶۶۰ ق)، ص ۲۹۰ - ۲۹۲؛ العبر ذهبی، ۲۳۵/۵ - ۲۳۶؛ دول الاسلام، ۱۶۱/۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۶۱/۲۳ - ۶۲؛ الفخری فی الآداب السلطانية، ص ۲۳۶ - ۲۳۷؛ جامع التواریخ رشید الدین فضل الله همدانی، ۲۶۲/۱/۲ - ۲۶۴؛ الحوادث الجامعة، ص ۱۶۲، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶؛ تاریخ ابن الوردی، ۲۰۱/۲؛ *مرآة الجنان*، ۱۴۷/۴؛ عیون التواریخ، ۱۳۳/۲۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۱۹۴؛ البداية والنهاية، ۲۱۲/۱۳ - ۲۱۳؛ *مآثر الانافة*، ۹۰/۲ - ۹۲؛ تاریخ الخميس، ۴۲۱/۲، ۴۴۲؛ عقد الجمان، ۲۰۲/۱ - ۲۰۳؛ مختصر تاریخ ابن الکازرونی، ص ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۸؛ خلاصة الذهب المسبوك، ص ۲۸۳، ۲۸۹؛ *العسجد المسبوك*، ۶۴۰/۲ - ۶۴۱؛ *شذرات الذهب*، ۲۳۷/۵؛ الوافی بالوفیات، ۱۸۴/۱ - ۱۸۶؛ فوات الوفيات، ۲۵۲/۳ - ۲۵۳؛ *مجالس المؤمنین*، ۴۴۰/۲ - ۴۴۲؛ تاریخ بناکتی، ص ۷۳ - ۷۴؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد، ۳/۱ - ۴ و ۲۳۹/۸ - ۲۴۰؛ العبر تاریخ ابن خلدون، ۱۱۴۹/۵/۵ - ۱۱۵۰؛ تاریخ جهانگشای جوینی، ۲۸۷/۳ - ۲۹۳؛ دستور الوزراء خواندمیر، ص ۹۹ - ۱۰۰؛ طبقات الشافعية الكبرى، سبکی، ۲۶۳/۸؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۶۶؛ *السلوک مقریزی*، ۴۱۲/۲/۱؛ *المحجة البيضاء*، فیض کاشانی، ۲۵۳/۴؛ *تجارب السلف*، ص ۳۵۵ - ۳۶۰؛ *مرآة الزمان*، ۷۴۷/۲/۸؛ طبقات ناصری منهاج سراج، ۱۹۱/۲ - ۲۰۰؛ تاریخ و صاف، ص ۱۵ - ۲۳؛ تاریخ العراق بین احتلالین، ۲۰۱/۱، ۲۶۲؛ تاریخ مغول عباس اقبال، ص ۱۸۵؛ *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ۳۲۶/۴ - ۳۲۸؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن السابع والثامن)، ص ۱۴۹ - ۱۵۳؛ الذريعة، ۲۶۲/۱ و ۱۲۹/۱۲ و ۴۰/۱۶ و ۲۲۲/۲۳ و ۴۱۰/۲۴؛ *ريحانة الادب*، ۱۲۴/۸؛ *هدية الاحباب*، ص ۷۷؛ *قاموس الاعلام*، ۶۵۰/۱؛ لغات تاریخیة و جغرافیة؛ ۳۸/۱؛ دور الكتب العربية العامة وشبه العامة، ص ۲۲۵.

۳. دستور الوزراء خواندمیر، ص ۹۹.

۴. تاریخ بناکتی، ص ۷۳.

شهر نیل عراق دانسته است که پدر بزرگش نهری موسوم به «علقمه» در کنار فرات حفر کرد و از این رو این نام بر او نهاده شد.

او در حله علم نحو و ادبیات عرب را نزد ابن ایوب عمید الرؤساء - از دانشمندان شیعی - فراگرفت، سپس به بغداد سفر کرد و در آنجا نزد ابو البقاء عبد الله بن حسین عکبری به آموختن قرائت پرداخت و بعد نزد عضد الدین ابو نصر مبارک بن ضحاک قمی که اهل فضل و از بزرگان دولت عباسی و استاد دار خلیفه مستنصر و دایی خود ابن علقمی بود، رفت و چندی در دستگاه وی به سر برد و سپس در دیوان ابنیه به نیابت وی گمارده شد و در آنجا به آموختن فن انشاء و رسایل دیوان پرداخت و چون عضد الدین درگذشت، ابن علقمی نیز، مدتی از کار دیوان دوری نمود و گوشه نشین شد، اما اندکی بعد وقتی شمس الدین ابو الازهر احمد بن ناقد به استادداری رسید، وی را به کار فرا خواند. ابن علقمی تا شوال ۶۲۹، در سمت ناظر تشریفات دربار خلافت مشغول به کار بود و در این زمان در توطئه برکناری مؤید الدین قمی از مقام وزارت مستنصر شرکت نمود. در ۱۹ شوال ۶۳۹، ابن ناقد به وزارت رسید و ابن علقمی در این زمان از طرف خلیفه، در منصب استادداری برقرار و خلعت یافت. این سمت را مدتی طولانی یعنی تا پایان خلافت مستنصر و چند سالی از خلافت مستعصم عباسی، به عهده داشت و آنگاه که مستنصر درگذشت، شرف الدین اقبال شرابی و دیگر امیران، مستعصم را به جای پدر نشانند. در این زمان، ابن ناقد وزیر بیمار بود و ابن علقمی هم ناگزیر بدین امر تن در داد و موقعیت خود را حفظ کرد. سه سال بعد، وقتی ابن ناقد وزیر درگذشت، در هشتم ربیع الاول ۶۴۳، ابن علقمی سمت وزارت یافت و این مقام و منصب وزارت او مدت ۱۴ سال یعنی تا پایان دوره عباسیان و سرنگونی خلافت عباسی به دست هلاکو خان مغول، ادامه یافت.

دوران وزارت ابن علقمی، به دلیل ضعف مستعصم عباسی، آشفتگی اوضاع، درگیری‌های داخلی بین صاحب‌منصبان و اوضاع متشنج که امیران لشکر و دیگر بزرگان عصر، با وزیر شیعی مذهب عباسی به وجود آورده بودند و به این وزیر شیعی عناد می‌ورزیدند، و مرتب باعث مجادلات و جنگ و نزاع بین سنیان و شیعیان ساکن محله کرخ بغداد می‌شدند. از این رو خلیفه ناتوان شده بود و فرزندش، ابو بکر، به

تحریک امیران و سران لشکر از اهل سنت، به محله کرخ هجوم برد و در طرفداری از سنیان، به قتل عام شیعیان و غارت اموال آنان پرداخت و حتی تنی چند از سادات بنی هاشم را به اسارت گرفت. ابن علقمی وزیر از تهاجم سفاکانه فرزند خلیفه سخت برآشفته، اما چاره‌ای جز سکوت نداشت، زیرا در برابر این تهاجم، توان مقابله آشکار نداشت؛ اما کینه فرزند خلیفه و دیگر افراد مؤثر در این ماجرا را به دل گرفت و در این باره نامه‌ای به سید تاج الدین محمد بن نصر صلایا حسینی که از بزرگان سادات آن روزگار و به روایتی حاکم اربل بود، فرستاد و شرح واقعه تأسف‌بار محله کرخ را با اندوه فراوان بازگفت.

از اشعاری که ذهبی از وی در این مورد آورده، به خوبی شدت اندوه و ناراحتی این وزیر شیعی را از آن واقعه می‌توان دریافت.

مطلبی که در مورد سعایت این وزیر دانشمند و شیعی از خواجه نصیر الدین طوسی، به ناصر الدین محتشم گزارش شده، صحت ندارد؛ زیرا رابطه ابن علقمی و خواجه که هر دو بر مذهب شیعی بودند و در تشیع خود نیز، راسخ، بسیار عمیق بوده است و این مطلب پس از سقوط دولت عباسی و انتصاب ابن علقمی توسط هلاکو خان مغول به وزارت عراق، در حالی که خواجه نصیر الدین طوسی همه‌کاره بود، به خوبی هویدا است.

در سال ۶۵۴ قمری، مجاهد الدین دولتدار کوچک تصمیم گرفت، مستعصم را از خلافت عزل کند و پسر بزرگ وی یعنی ابو العباس احمد را به جای او بنشانند. ابن علقمی که مخالف این جای‌گزینی بود، خلیفه را از این توطئه آگاه ساخت و این حادثه شورشهایی در بغداد برانگیخت، اما در نهایت با تدبیر این وزیر دانشمند و مدبر، به وسیله فخر الدین دامغانی، صاحب دیوان، این آشوبها، فرو نشانده شد.

در دوران مستعصم، مغولان چند بار آهنگ بغداد کردند. در سال ۶۴۳ قمری، نخستین حمله آنان به وسیله شرف الدین اقبال شرابیانی و تدبیر همین وزیر درهم شکست، اما در ذیحجه ۶۵۵، هلاکو خان به تحریک و تشویق خواجه نصیر الدین طوسی، به حوالی بغداد آمد و در محرم ۶۵۶ قمری، بغداد را محاصره کرد. ابن علقمی به تنهایی نزد وی رفت، از این رو رقیبانش شهرت دادند که ابن علقمی با مغولان

همدست و همداستان است و با آنان مکاتبه دارد. چندی پس از آن دیدار، ابن علقمی با خلیفه، به نزد هلاکو رفت و خلیفه چند روز بعد، به دست هلاکو کشته شد، اما ابن علقمی مورد توجه قرار گرفت و چون کار تسخیر بغداد و نابودی دستگاه خلافت به پایان رسید، هلاکو خان، ابن علقمی را بار دیگر به وزارت و فخر الدین دامغانی را به صاحب دیوانی و علی بهادر را به شحنگی بغداد برگزید. ظاهراً این انتصابها با اشاره خواجه نصیر الدین طوسی بوده است، هر چند این وزارت چند ماهی یعنی از ۱۴ صفر تا اول جمادی الثانی ۶۵۶ زمان مرگ ابن علقمی، بیشتر ادامه نیافت. ابن علقمی روز پنجشنبه دوم جمادی الثانی ۶۵۶ درگذشت و او را در گورستان شیعیان بغداد، به خاک سپردند.

مطالبی که در مورد رانده شدن وی از دربار هلاکو یا قطعه - قطعه شدنش توسط مردم بغداد نقل شده، به هیچ روی صحت ندارد و شاهد این مدعا منابعی است که انتصاب او به وزارت را به وسیله هلاکو تأیید کرده‌اند و همچنین تصریح نموده‌اند که جنازه‌اش در گورستان شیعیان دفن شده است و پس از وی شرف الدین ابو القاسم علی پسرش به جای او وزیر بغداد شده که نشانگر قدرت و نفوذ ابن علقمی و خاندانش بوده است.

به هر حال برخی از مؤرخان متعصب اهل سنت از او بدگویی کرده‌اند، در حالی که شماری از مؤرخان و علمای اهل سنت، هم‌نوا با مورخان و عالمان شیعی، از او به نیکی سخن گفته‌اند و وی را شخصیتی برجسته، متدین و نیکوکار خوانده‌اند، از این رو نباید تردید داشت که ابن علقمی در مذهب شیعه، تعصب می‌ورزید و آنگاه که به قدرت رسید و وزارت یافت، اقامه نماز جمعه را متوقف نمود. تا اینکه مدرسه‌ای برای شیعیان بنا کرد و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت.

### شیفتگی ابن علقمی به کتاب:

ابن علقمی غیر از اینکه سیاستمداری برجسته و عالیقدر بود، از فضیلتی زمان و روزگار خود نیز، به شمار می‌رفت و دستی در ادب داشت و شعر می‌سرود و در نگارش نثر ادبی هم استادی چیره‌دست بود. در خوشنویسی نیز، مهارت فراوان

داشت و در تشویق عالمان و اهل علم، دریغ نمی‌کرد، از جمله، شارح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید معتزلی و برادرش - زیر چتر حمایت این وزیر دانش‌پرور قرار داشتند. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه را به نام این وزیر آراست و هدایایی دریافت کرد. وی کتاب دیگری به نام سبع العلویات را که حاوی قصایدی منظوم است، به همین ابن علقمی اهدا کرد.

رضی الدین حسن بن محمد صغانی دانشمند لغوی آن روزگار، دو کتاب خویش به نامهای مجمع البحرين و العباب الزاخر و اللباب الفاخر را به نام ابن علقمی ساخت. این وزیر فرهیخته با ابن طاووس دانشمند برجسته و مشهور شیعی نیز، دوستی و معاشرت داشت.

ابن علقمی غیر از تشویق و ترغیب و حمایت از دانشمندان و اهل علم و شیفتگی بی‌حد و حصرش نسبت به علما و فضلا که بسیار معروف است و در جریان دستگیری ابن ابی الحدید و برادرش توسط مغولان، با به خطر انداختن جان خود، آنان را نجات داد، به خوبی مشاهده و آشکار گردیده است. او شیفته مطالعه و نوشتن کتاب هم بود و آثاری پدید آورد که در نظر اهل فن بسیار ارزنده و معتبر است.

فیض کاشانی اشاره کرده که ابن علقمی وزیر، کتابی در «مناقب» تدوین کرده است و ابن فوطی و دیگران برخی از آثار وی را به این شرح نام برده‌اند: الحاصل؛ الشامل؛ الفاضل؛ الفضل؛ الكامل؛ المحصول؛ مسجع البحر؛ المغنی، المناقب؛ المهدب؛ النهایة؛ الوسیط.

شدت شیفتگی او به کتاب آن قدر زیاد بود که در سال ۶۴۴ قمری، کتابخانه‌ای در منزل خویش تأسیس کرد و کتابهای نفیس و مهمی در انواع علوم - که برخی تعداد آن را هفت هزار و شماری هم تعداد آنها را ده هزار نسخه نوشته‌اند - گردآوری کرد و در آن کتابخانه قرار داد و آنگاه که از مهمات شغل وزارت فراغت می‌یافت، به کتابخانه خود می‌رفت و در آنجا مشغول مطالعه یا استنساخ و یا تألیف می‌شد. او ابن طقطقی را مشرف و مسئول و خزانه‌دار کتابخانه‌اش قرار داد. موفق الدین بن قاسم در منظومه‌ای از آن کتابخانه یاد و ستایش کرده است.

۱۳۳. رضی الدین ابو القاسم علی بن سعد الدین ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابی عبد الله محمد طاووس بن اسحاق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن مثنی بن حسن بن علی رضی الله عنه حسنی حسینی معروف به «ابن طاووس» یا «سید ابن طاووس»<sup>۱</sup> (۵۸۹ - ۶۶۴ ق/ ۱۱۹۳ - ۱۲۶۶ م) فقیه، محدث، متکلم، مورخ، ادیب و شاعر و آگاه به بسیاری از علوم و فنون، از خاندان «آل طاووس حلی».

او در حله دیده به جهان گشود، مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش دختر ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی) است. ابن طاووس بارها در آثارش، به این دو نسب اشاره کرده است. دوران کودکی و جوانی را در همان زادگاهش گذراند و پرورش یافت و دانش آموخت و برای ادامه تحصیل عازم بغداد گردید. نزدیک به پانزده سال در آن شهر زیست و سپس به حله بازگشت و مدتی هم در نجف، کربلا، سامرا و کاظمین زندگی کرد. و در روزگار مغولان به بغداد عزیمت

۱. الاقبال ابن طاووس، ص ۳۳۴؛ الامان من اخطار الاسفار والازمان، مقدمه؛ الیقین از همو، ص ۱۸۷؛ فرج المهموم، از همو، مقدمه؛ رجال ابن داود، ص ۲۲۶ - ۲۲۸؛ عمدة الطالب، ص ۱۷۸ - ۱۹۰؛ الحوادث الجامعة، ص ۳۵۶؛ کشف المحجّة، ص ۱۲۷؛ حقایق الایمان شهید ثانی، ص ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۷؛ طرائف المقال، ۶/۱۵۲؛ الاصلی، ص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ معالم انساب الطالبیین فی شرح کتاب سر الانساب العلویة، ص ۱۰۱ حاشیه؛ تحفة الازهار و زلال الانهار، ۱/۲۱۰؛ الکواکب المشرقة، ۲/۶۵۴؛ تاریخ الاسلام ذہبی (حوادث و وفیات ۶۶۱ - ۶۷۰ ق)، ص ۱۷۷؛ الکامل فی التاریخ، ۱۲/۲۸۲؛ الجامع المختصر ابن ساعی، ص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ فهرست منتجب الدین، ص ۱۹۵ - ۱۹۶؛ ریاض العلماء، ۳/۱۶۴ و ۴/۱۶۱ - ۱۶۵، روضات الجنات، ۴/۳۲۵ - ۳۳۹؛ بروکلیمان ذیل ۱/۹۱۱ - ۹۱۳؛ مستدرک الوسائل، ۳/۴۶۱ - ۴۶۹؛ امل الآمل، ۲/۱۵۸ - ۱۵۹ و ۲۰۵ - ۲۰۷؛ کشکول بحرانی، ۱/۳۰۶ - ۳۰۷ و ۲/۱۹۶؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۴۱؛ المقابس، ص ۱۲، ۱۶؛ بحار الانوار، ۱۳/۱، ۴۴، ۶۳ و ۱۰۷/۴۴؛ نقد الرجال تفرشی، ص ۲۴۴؛ جامع الرواة، ۱/۶۰۳؛ تنقیح المقال، ۲/۱۵۹، ۳۱۰؛ منتهی المقال، ص ۱۷۹، ۳۵۷؛ تعلیقات منهج المقال، ص ۲۳۹؛ نامه دانشوران، ۱/۱۶۱ - ۱۶۸؛ کشف الظنون، ۱/۱۶۶، ۷۵۲ و ۲/۱۶۰، ۱۹۱؛ کشف الحجب والاسرار، ص ۴۴ و موارد دیگر؛ الکنی والالقباب، ۱/۳۳۹ - ۳۴۲؛ سفینه البحار، ۲/۱۲۲؛ هدیة الاحباب، ص ۷۹؛ فوائد الرضویة، ص ۳۳۰، ۳۳۱؛ ایضاح المکنون، ۱/۵۷ و موارد دیگر؛ هدیة العارفین، ۱/۷۱۰ - ۷۱۱؛ تأسیس الشیعة، ص ۳۳۶؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السابع والثامن)، ص ۱۱۶ - ۱۱۷؛ مصفی المقال، ص ۷۱، ۲۹۷، ۳۶۹؛ الذریعة، ۱/۵۸، ۱۲۷، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۶ و موارد متعدد دیگر؛ اعیان الشیعة، ۷/۲۹۷ و ۹/۳۵۸؛ دائرة المعارف افرام، ۳/۲۹۶؛ اعلام زرکلی، ۵/۲۶؛ معجم المؤلفین، ۷/۲۶۸؛ مجلة مجمع العلمی العربی بدمشق، ۲۸/۴۶۸؛ مجلة الزهراء، ۲/۶۳۵؛ مجلة معهد المخطوطات، ۴/۲۱۶؛ معجم المطبوعات سرکیس، ۱/۱۴۵؛ ریحانة الادب، ۸/۷۶ - ۷۹؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۴/۴۱۳ - ۴۱۷، ریاض الجنة، ۱/۲۱۹ - ۲۲۴.



نمود و بخش بزرگ عمر خود را در دوران خلافت عباسیان (مستنصر متوفی ۶۲۳ق) و (مستعصم متوفی ۶۵۶ق) گذراند و روابط حسنه‌ای با خلیفه بغداد داشت و از بخششهای او بهره‌مند می‌شد. و با اینکه خلیفه از او خواست که منصب قضا را قبول کند، او نپذیرفت و همچنین مقام نقابت علویان عراق را که از طرف خلیفه به او پیشنهاد شد هم، نپذیرفت و پس از آن خلیفه مقام وزارت را به او پیشنهاد کرد که باز هم نپذیرفت و آنگاه که بغداد از سوی مغولان تهدید می‌شد، خلیفه از او خواست که به عنوان فرستاده او نزد خان مغول برود، ولی ابن طاووس از این کار امتناع کرد. از این رو بدخواهان از او نزد خلیفه بدگویی و سعایت کردند و کوشیدند تا بدگمانی او را نسبت به سید برانگیزند، ولی سید پروا نکرد، اما کوشید به دلیل موقعیت ویژه سیاسی و نفوذ کلامی که داشت، به هنگام هجوم مغولان به عراق، تا حد امکان از ویرانی و خونریزی بکاهد.

نوشته‌اند که وقتی در سال (۶۵۶ق/۱۲۵۸م) بغداد گشوده شد، هولاکو خان مغول، از عالمان دین پرسید که پادشاه کافر عادل بهتر است یا فرمانروای مسلمان ستمگر؟ عالمان گرد آمدند، ولی ندانستند در پاسخ چه بگویند تا از پیامد آن در امان باشند!! سید ابن طاووس بی‌درنگ بر ورقی نوشت: پادشاه کافر عادل بهتر است! این پاسخ در مذاق هولاکو خان خوش آمد و از این رو از طریق خواجه نصیر الدین طوسی، به سید پیشنهاد کرد تا مقام نقابت علویان را بپذیرد و او به سفارش خواجه، هرچند با اکراه، پذیرفت و کمتر از چهار سال (از سال ۶۶۱ تا ۶۶۴ق) یعنی تا هنگام مرگ، این مقام را بر عهده داشت.

دلیل نپذیرفتن این مقام از جانب خلیفه و پذیرش آن از طرف خان مغول، ناشی از اندیشه سیاسی سید بوده که پادشاه کافر عادل را بر فرمانروای مسلمان ظالم ترجیح می‌داده و یا اینکه از روی مصلحت‌اندیشی و حفظ جان و مال مردم و جلب خاطر خان مغول، پذیرفته است.

سید ابن طاووس در میان سلسله عالمان و محدثان شیعی، از اعتباری والا و موقعیتی ممتاز برخوردار بوده است که ناشی از مقام علمی، دانش گسترده، تالیفات بسیار، تاریخ‌نگاری و روایت حدیثهای فراوان وی است. شهرت او بیشتر در نقل دعا و روایات اخلاقی و کلامی و پارسایی عملی اوست. وی همچنین به خاطر تمکن

مالی و بخشش فراوان در میان مردم از احترام خاصی برخوردار بود و حتی یک بار ۹۰٪ اموال خود را به نیازمندان بخشید. او در بسیاری از علوم روزگار خود توانا بود و از این رو در جدل‌های کلامی با مخالفان به خوبی از عهده استدلال و اثبات مدعای خود برمی‌آمد. به علم نجوم دل‌بستگی داشت و آن را مانند احکام پنج‌گانه فقهی و تکلیفی، به پنج عنوان واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم کرده بود. با اینکه در علم فقه چیره دست بود، اما چندان علاقه‌ای به آن نشان نمی‌داد و از این جهت، در میان آثارش حتی یک اثر فقهی وجود ندارد.

ابن طاووس نزد شخصیت‌های علمی روزگار خویش، دانشهای متداول را آموخت و از برخی آنان اجازه هم دریافت کرد. علامه حلی، پدر وی و برادرزاده‌اش عبد‌الکریم از شاگردانش بودند و از وی اجازه گرفته‌اند.

او در بغداد دیده از جهان فرو بست و پیکر پاکش به نجف اشرف منتقل گردید و در کنار حرم مطهر امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد، هرچند در بیرون شهر حله نیز آرامگاهی وجود دارد که منسوب به او است.

### آثار ابن طاووس

سید ابن طاووس یکی از علمای پرکار است که آثار متنوعی در کلام، اخلاق، رجال، فقه و حدیث، از او به جای مانده است که بسیاری از آنها چاپ و برخی هم به فارسی ترجمه شده است که از آن میان می‌توان به این آثار چاپی، به این شرح اشاره کرد: اجازه سید ابن طاووس که در جلد ۲۵ و ۲۶ بحار الانوار، چاپ شده؛ الاقبال، تهران، ۱۳۱۲ ق؛ امان الاخطار فی وظائف الاسفار، نجف، ۱۳۷۰ ق؛ جمال الاسبوع، تهران، ۱۳۳۰ ق؛ الدروع الواقیه من الاخطار فیها يعمل کل شهر علی التکرار که همراه ترجمه فارسی شیخ عباس قمی از جمال الاسبوع، تهران، ۱۳۳۰ ق؛ سعد السعود، نجف، ۱۳۶۹ ق؛ الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، چاپ مکرر و ترجمه فارسی، تهران، ۱۳۰۱ ق؛ کشف المحجّه، نجف، ۱۳۷۰ ق و ترجمه فارسی آن توسط چند نفر که چاپ شده؛ المجتنی فی ادعیه المجتبی، تهران، ۱۳۳۳ ق؛ محاسبه النفس، تهران، ۱۳۱۸؛ مصباح الشریعه، تهران، ۱۳۷۹ ق؛ مصباح الزائر، قم، مؤسسه آل‌البیت؛ مضمار السبق، تهران، ۱۳۱۴ ق؛ الملاحم و الفتن، نجف، ۱۳۶۸ ق؛ اللهوف، چاپ مکرر در ایران، لبنان و نجف و ترجمه‌های متعدد که بارها به چاپ رسیده‌اند؛

مهج الدعوات و منهج العبادات، چاپ مکرر تهران، تبریز و بمبئی و ترجمه فارسی آن که چاپ شده است؛ الیقین باختصاص امیر المؤمنین بامره المؤمنین، نجف، ۱۳۶۹ ق؛ غیاث سلطان الوری لسکّان الثری، همراه با کتاب الفوائد المدنیة، در ۱۳۲۱ ق، در ایران، چاپ شده است؛ فرج المهموم، نجف، ۱۳۶۸ ق؛ فتح الابواب، بیروت، ۱۴۰۹ ق. بسیاری از آثارش به صورت خطی در کتابخانه‌های مختلف از جمله کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی<sup>۱</sup> و آستان قدس رضوی موجود است.

اینجانب در تعلیقات ریاض الجنة، ذیل عنوان: «السید ابن طاووس» و زیر عنوان نام وی آثار ایشان را به تفصیل نام برده‌ام که علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه فرمایند.<sup>۱</sup>

### شیفتگی وی به کتاب:

سید ابن طاووس یکی از شیفتگان حقیقی کتاب، کتابخانه، علم و عالمان است و به همین دلیل کتابخانه‌ای بزرگ تأسیس کرده بود که در آن کتابهای فراوانی گرد آورده بود و برای آنها فهرستی هم تهیه کرده و آنها را به تفصیل معرفی کرده بود که قسمتی از آن فهرست اکنون در دو کتاب وی باقی مانده و مورد استفاده اتان کلبرگ قرار گرفته و کتابی در معرفی کتابخانه وی به نام «کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او» نوشته است که آقایان سید علی قرائی و رسول جعفریان، آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و ما در اینجا بخشی از آن را که راجع به کتابخانه سید ابن طاووس است، به اختصار می‌آوریم:

تنها تحقیقی که در زمینه کتابخانه ابن طاووس پیش از این کتاب، منتشر شده، مقاله‌ای است از محمد حسن آل یاسین که در مجله مجمع علمی العراقی<sup>۲</sup>، به چاپ رسیده با عنوان «السید علی آل طاووس (۵۸۹-۶۶۴ هـ): حیاته - مؤلفاته - خزانه کتبه» و رساله‌ای هم در این باره با عنوان «کتاب الخزانه الطاووسیه» از طرف حسین علی محفوظ، نوشته شده که البته تاکنون چاپ نشده است.

۱. ریاض الجنة، ۱/ ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴ و نک: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، باب دوم (آثار ابن طاووس، ص ۵۰-۱۱۴ که به تفصیل آثار ایشان را معرفی کرده است.  
۲. مجله مجمع علمی العراقی، ۱۲ (۱۳۸۴)، ص ۱۹۲، ۲۱۳ و ۱۳ (۱۳۸۵)، ص ۲۷۶-۳۰۹.

ظاهراً نخستین کسی که سید ابن طاووس را با دنیای کتاب آشنا کرد، جد مادری وی ورام بن فراس حلّی بوده است که به گفته خود سید ابن طاووس وقتی که سیزده ساله بوده، جدش ورام نسخه‌ای از کتاب التعلیق العراقي حمصی را برای او آورده و به وی دستور داده تا آن را حفظ کند و بعد تعدادی از کتابهای فقهی از کتابخانه ورام که به وسیله مادر ابن طاووس به ایشان انتقال یافت، از نخستین کتابهایی است که او به دست آورده است و همانها سرآغاز تشکیل کتابخانه وی گردید. ابن طاووس از همان زمان شیفته کتاب گردید و در طول زندگی با استنساخ کتابها به وسیله خودش یا دیگر کاتبان و وراقان و یا با خریدن آنها بر وسعت کتابخانه‌اش می‌افزود. او حاضر بود مبالغ زیادی را برای کتابهای با ارزش بپردازد، از جمله زمانی که وی صد دینار به ورثه علی بن حسن بن محمد المرتضی برای سه جلد کتاب دیوان النسب، پرداخت کرد. این مبلغ در آن روزگار مبلغ قابل ملاحظه‌ای بوده، بویژه اگر ما از آگاهی‌هایی که یاقوت درباره قیمت کتاب در آن زمان ارائه داده، یاد کنیم، قیمت هر جلد کتاب یک دینار بوده است؛ بر این اساس پرداخت آن مبلغ نشانگر عشق وافر و شیفتگی وی و بهایی که برای کتاب قائل بوده، می‌باشد و گرنه قیمت هر کتاب صرف نظر از گفته یاقوت، حداکثر پنج تا پانزده دینار بوده است. نه ۳۳ و اندکی دینار. به هر حال سید ابن طاووس در خریدن کتابهایی که محتوایشان نادرست بوده، تأمل می‌کرده است.

سید ابن طاووس در توصیف کتابخانه خود و کتابهای آن برای فرزندش محمد، چنین گفته است: «این کتابخانه دارای کتابهای بسیاری درباره اصول دین، نبوت، امامت، زهد، فقه، تاریخ، تفسیر قرآن، ادعیه (بیش از شصت جلد)، انساب، طب، صرف و نحو، شعر، کیمیا، تعویذات، رمل و نجوم است»<sup>۱</sup>.

سید ابن طاووس خود در کتابهای «الابانة فی معرفة اسماء کتب الخزانه» و «سعد السعود» قصد داشته در طرحی چند جلدی، فهرست کتابهای کتابخانه خویش را ارائه کند که ظاهراً هیچگاه کامل نشده است. در حقیقت آنچه وی در پی آن بود، توصیف نسخه‌های خطی کتابخانه و نقل قطعات منتخب هر تألیف بود. از مجلد باقی مانده

سعد السعود، می‌توان فهمید که طرح اصلی وی بسیار بلند پروازانه بوده و می‌خواسته براساس فصول الابانة، هر عنوانی از کتابهای کتابخانه خود را توصیف و اهمیت آن را آشکار سازد. با این حال در سعد السعود، تنها بخش کوچکی از کتابخانه وی آمده است و براساس تنها سخنی که به صراحت در این باره آمده کتابخانه ابن طاووس در سال ۶۵۰ قمری، نزدیک به ۱۵۰۰ عنوان کتاب داشته که برخی عناوین آن چند جلدی بوده است و اگر میانگین آنها را سه جلد حساب کنیم، باید حدود چهار هزار تا پنج هزار جلد در کتابخانه وی فراهم شده باشد و با توجه به آماری که او در اواخر زندگیش درباره فقط کتابهای مربوط به ادعیه که در کتابخانه‌اش بوده و آنها را بیش از هفتاد مجلد ادعیه ذکر کرده و این تعداد یازده درصد بالاتر از تعدادی است که خود در سال ۶۵۰ قمری نوشته است و بر این اساس و این فرض که منعکس کننده افزایش کلی در تعداد عناوین کتابخانه‌اش باشد و البته این تنها یک فرض است، می‌توان گفت تعداد عناوین کتابهایش در اواخر عمرش، چندین برابر تعداد عناوین کتابهایش در سال ۶۵۰ قمری بوده است.

سید ابن طاووس بیشتر کتابهای کتابخانه‌اش را مطالعه کرده بود، زیرا در نوشته‌ها و آثار خویش، به حدود ۶۷۰ عنوان کتاب مراجعه کرده و از آنها در آثار خود مطلب نقل نموده و ارجاع داده است. از این رو می‌توان با ارزش‌ترین اخبار درباره کتابخانه ابن طاووس را مطالبی دانست که از نوشته‌های خود وی می‌توان استخراج کرد. تألیفات ابن طاووس را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: آثاری که ابن طاووس به صراحت آنها را متعلق به کتابخانه خود دانسته که بیشتر آنها در دو کتاب وی «سعد السعود» و «الیقین» آمده است؛

ب: تألیفاتی که ابن طاووس اظهار داشته که آنها را از سایر کتابخانه‌ها به امانت و وام گرفته تا مطالعه کند و یا در همان کتابخانه، به مطالعه آنها پرداخته است که از آن میان به شانزده کتاب اشاره شده که برخی از آنها را می‌توان فرض کرد که ابن طاووس از روی آنها استنساخ نموده و بر آمار کتابهای کتابخانه خویش افزوده است.

ج: کتابهایی که ابن طاووس در غیر «سعد السعود» و «الیقین» از آنها نام برده و هیچ

توضیحی درباره آنها نداده است و البته برخی از آنها در «سعد» و «الیقین» نیز آمده‌اند و بنابراین مربوط به کتابخانه او بوده است او به احتمال قریب به یقین این کتابها هم در ملکیت او بوده است.

کتابخانه سید ابن طاووس را گرچه نمی‌توان با کتابخانه‌های بزرگ بغداد در سده هفتم هجری که بسیار بزرگتر از آن بوده‌اند، مقایسه کرد، اما با توجه به معیارهای موجود شرق در آن زمان، باید یک مجموعه شخصی قابل توجهی بوده باشد. همچنین باید اذعان کرد که کتابخانه وی نسبت به بسیاری از کتابخانه‌های مؤسسات غربی، در آن روزگار، بسیار بزرگتر بوده است و ظاهراً کتابخانه او از کتابخانه استادش ابن نجّار (متوفی ۶۴۳ ق) نیز بزرگتر بوده است و از خوش‌شانسی اوست که کتابخانه‌اش در حمله مغولان به بغداد، آسیبی ندید.

وی کتابخانه‌اش را به فرزندانش محمد و علی سپرد که هر دو به ارزش آن واقف بودند و از آن به درستی حفاظت کردند، اما پس از مرگ این دو، نامی از این کتابخانه در منابع نیامده است و معلوم نیست سرنوشت آن چه شده است.<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه سید ابن طاووس در آثار برجای مانده‌اش که یک سوم مؤلفاتش می‌باشد، به ۶۷۰ عنوان کتاب ارجاع داده، می‌توان به دو نکته مهم توجه کرد: یکی اینکه به همین قیاس باید گفت وی در تمام مؤلفاتش به تعداد زیادتری (شاید هزار یا بیشتر اثر) ارجاع داده است، دیگر اینکه اگر کسی در نوشته‌هایش به هزار کتاب ارجاع داده باشد، طبعاً باید پذیرفت که لااقل کتابخانه او سه برابر آن بوده است. چون قاعدتاً از تعداد زیادی تألیفات استفاده می‌شود و این برای یک کتابخانه خصوصی قابل تصور است. اما نکته مهم‌تری که از این نظریه می‌توان استنباط کرد این است که سید ابن طاووس برخلاف خیلی از عشاق و شیفتگان کتب، تنها کتابدوست و شیفته آن نبوده که از تک - تک کتابهایی که در اختیار داشته استفاده نموده و مطالبی از آنها گزینش کرده و این مطلب در آثارش نمود پیدا کرده و نقل شده است و این نهایت شیفتگی است که کسی این قدر کتاب مطالعه کرده باشد.

۱. کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ص ۱۲۳-۱۳۸ به اختصار.

۱۳۴. جمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الجلیل بن عبد الکریم موقانی مقدسی<sup>۱</sup>  
(۵۹۰-۶۶۴ق/۱۱۹۴-۱۲۶۶م) محدث و ادیب.

او ظاهراً در شهر موقان دربند دیده به جهان گشوده که ناحیه‌ای است در آذربایجان، بین اردبیل و تبریز و یا اینکه اصل وی از آنجا بوده است و در بیت المقدس، پرورش یافته و دانش آموخته، سپس به دمشق جهت ادامه تحصیل رفته و در آنجا ماندگار شده است.

او از ابو القاسم حرستانی، شیخ موفق الدین، ابو علی اوقی، شهاب الدین فتیان شاغوری، جعفر همدانی و جمعی دیگر حدیث شنیده و روایت کرده و دانش آموخته است.

وی عنایت فراوانی به حدیث و ادب داشت و در این مورد اهتمام فراوانی به کار می‌برد و از هر جا و به هر طریقی در فراگیری حدیث و آموختن ادب ابائی نداشت و از این رو به خط خود کتابهای فراوانی در حدیث و ادب نوشت. دمیاطی و گروهی دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

قطب الدین یونینی نوشته است که وی به مشتریان کتابهای نفیس جهت بردن سود و منفعت، کمک و راهنمایی می‌کرد و آنها را با آن کتابها آشنا می‌نمود و خود نیز، از آگاهی، معرفت، ادب و فضیلت برخوردار بود و اشیای بسیار خوبی می‌خرید و مجموعه‌ای نفیس از این طریق گرد آورده بود و دارای مجامع و آثار مفیدی از خود و دیگران بود.

ابن شاکر کتبی نوشته است که وی کتابهای نفیس را به امیر جمال الدین موسی بن یغمور که آن زمان نائب السلطنه دمشق بود، اهدا کرد.

او را از شیفتگان کتاب به شمار آورده‌اند، با این حال بُخلی در بخشش کتابهایش نداشت. وی در یازدهم ذی قعدة الحرام ۶۶۴ در ۷۴ سالگی به مرگ فجاءة درگذشت و در دامنه کوه قاسیون دمشق به خاک سپرده شد.

۱. ذیل مرآة الزمان، ۳۵۵/۲؛ العبر، ۲۷۸/۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۶۱-۶۷۰ق)، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ عیون التواریخ، ۳۴۱/۲۰-۳۴۲؛ السلوک مقریزی، ۵۵۴/۲/۱؛ شرح لامیة العجم، ۱۵۹/۱؛ الوافی بالوفیات، ۲۱۶/۳-۲۱۷؛ شذرات الذهب، ۳۱۶/۵؛ معجم المؤلفین، ۳۸۵/۳.

۱۳۵. ضیاء الدین ابو اسحاق ابراهیم بن عیسی بن یوسف بن ابی بکر مرادی اندلسی<sup>۱</sup> (متوفی ۶۶۷ یا ۶۶۸ ق/ ۱۲۶۸ یا ۱۲۶۹ م) عالم و محدث.

تاریخ تولد وی دانسته نیست، چنانکه از زادگاه او نیز، اطلاعی نداریم، جز اینکه نوشته‌اند، وی از اهل اندلس بوده است.

از اصحاب و شاگردان سلفی و افراد هم طبقه آنان بعد از سال ۶۴۰ قمری، احادیث بسیاری شنید و دانش آموخت.

محمی الدین نووی از وی نام برده و شرح حالش را به تفصیل آورده و گفته است: «او در شناخت و آگاهی نسبت به حدیث و علوم حدیث فردی آگاه و چیره دست بود، بویژه در تحقیق الفاظ حدیث مخصوصاً نسبت به کتابهای صحیح مسلم و صحیح بخاری آگاهی فراوان داشت و تأکید می‌کند که کسی را در آن روزگار مانند وی ندیدم و عنایت فراوانی به لغت، عربیت، فقه و معارف صوفیان داشت و خود از بزرگان اهل سلوک بود و حدود ده سال با وی معاشرت و مصاحبت و همنشینی داشتم و از او چیزی که مکروه باشد ندیدم و در سماحت و بزرگواری در حد اعلائی قدر و منزلت بود و در شفقت نسبت به مسلمانان کم نظیر بود».

ذهبی نوشته است که او مردی صالح، عالم، پارسا متدین بود و در مدرسه بادرائیه، به امامت جماعت اشتغال داشت و بالاخره در چهارم ذی حجه ۶۶۷، در قاهره دیده از جهان فرو بست.

نووی گوید در مصر و در اوایل سال ۶۶۸ قمری در گذشته است؛ اما ذهبی همان سال ۶۶۷ قمری را صحیح دانسته است.

### شیفتگی وی به کتاب

نوشته‌اند که او شیفته کتاب بود، از این رو به کتابت کتب می‌پرداخت و خط مغربی را به زیبایی و متقن می‌نوشت و از این راه و به صورت خریداری، کتابهای فراوانی جمع کرد و آنها را وقف عموم مسلمانان کرد و نظارت بر آن را به شیخ علاء الدین ابن صائغ واگذار کرد. مجموعه آثار گرد آورده او را نفیس دانسته‌اند.

۱. ذیل مرآة الزمان، ۴۱۲/۲؛ المقتفی، برزالی، ۱/برگه ۱۵؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۴۸/۵؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۱۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۶۱-۶۷۰ ق)، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ الوافی بالوفیات، ۷۸/۶؛ المنهل الصافی، ۱۱۷/۱؛ المقتفی الکبیر، مقریزی، ۲۴۹/۱؛ شذرات الذهب، ۳۳۶/۵؛ دور الکتب العامة و شبه العامة، ص ۲۶۸.



۱۳۶. ابو محمد ملک الامجد حسن بن ملک الناصر داود بن ملک المعظم عیسی بن ملک العادل ایوب<sup>۱</sup> (حدود ۶۲۹ - ۶۷۰ ق/۱۲۳۲ - ۱۲۷۱ م) عالم فاضل، ادیب و آگاه در علوم مختلف.

در برخی منابع آمده است که وی در سال ۶۲۰ و اندی قمری متولد شده، بدون اشاره به زادگاه او، اما برزالی نوشته است که او در قلعه کَرَک در هشتم رجب سال ۶۲۹ دیده به جهان گشوده است و در همانجا پرورش یافته و از دانشمندان و اساتید و عالمان آن دیار فقه و ادب آموخته و در بسیاری از علوم و فنون نیز، آگاهی‌های لازم به دست آورده و بویژه در ادب چیره دست شده است و از کسانی مانند: ابن اللتی و دیگران حدیث شنیده و روایت کرده است. وی به دلیل فراگیری علوم مختلف و آگاهی‌های گسترده در آنها، کم‌کم در حالت او دگرگونی پدید آمد و انزوا گزید و زهد پیشه کرد و با مشایخ کرام و عظام مصاحبت و همنشینی داشت. او فردی عالی همت و بخشنده بود و از شجاعت و ثبات و شکیبایی فراوانی بهره می‌برد.

برادرانش با او تربیت می‌شدند و وی را مقدم می‌داشتند و احترام می‌کردند و همچنین امیران دولت و حکومت نیز، وی را بر همگان مقدم می‌داشتند. او دارای طبع شعر بود و در ترسل و خط چیره دست بود.

بیشتر دارایی و اموال خود را صرف امور خیر نموده و در طاعت پروردگار انفاق می‌کرد و در پوشش و مرکب سواری خویش فردی مقتصد و میانه‌رو بود.

وی ابتدا با دختر ملک العزیز عثمان بن ملک العادل ازدواج کرد و بعد دختر سلطان ملک الناصر یوسف حلبی را به همسری برگزید که از او فرزندی پسر به نام صلاح الدین را صاحب شد و بالاخره در جمادی الاول دهه پنجاه زندگی خود یعنی در سال ۶۷۰ قمری، در دمشق دیده از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیون در میان تربت و مرقد جد خویش ملک المعظم عیسی بن ملک العادل، به خاک سپرده شد.

۱. ذیل مرآة الزمان، ۴۷۴/۲ - ۴۷۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۶۱ - ۶۷۰ ق)، ص ۳۰۳ - ۳۰۴؛ المقنتی، برزالی، ۱/برگه ۲۶ ب؛ عیون التواریخ، ۴۲۲/۲۰ - ۴۲۴؛ الاشارة الى وفیات الاعیان، ص ۳۶۴؛ النجوم الزاهرة، ۲۳۶/۷؛ شفاء القلوب، ص ۴۲۴؛ شذرات الذهب، ۳۳۱/۵؛ ترویج القلوب، ص ۷۵؛ الوافی بالوفیات، ۶/۱۲؛ المقفی الكبير، ۳۰۸/۳؛ الدلیل الشافی، ۲۶۱/۱؛ المنهل الصافی، ۷۴/۴؛ الاعلام زرکلی، ۱۹۰/۲.

شیفتگی وی بہ کتاب:

نوشتہ اند کہ او بہ کتاب و مطالعہ سخت علاقہ مند بود و کتابہای بسیار نفیس گرد آورده بود کہ بیشتر آنہا را بہ دیگران بخشید. او فردی بسیار بخشندہ بود.

۱۳۷. خواجہ نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن ابو جعفر طوسی ملقب بہ «استاد البشر» و «محقق» و معروف بہ «خواجہ نصیر» یا «نصیر الدین طوسی»<sup>۱</sup> (۵۹۷-۶۷۲

۱. تاریخ الاسلام ذہبی (حوادث و وفیات ۶۷۱-۶۸۰ ق)، ص ۱۱۳-۱۱۵؛ العبر، ۳۰۰/۵؛ تذکرۃ الحفاظ، ۱۴۹۱/۴؛ دول الاسلام، ۱۴۷/۲؛ الاشارة الی وفیات الاعیان، ص ۳۶۶؛ فوات الوفيات، ۳۰۷/۲-۳۱۲؛ الحوادث الجامعة، ص ۱۸۳؛ تاریخ الملک الظاہر، ص ۹۸؛ المختصر فی اخبار البشر، ۸/۴؛ ذیل مرآة الزمان، ۷۹/۳؛ تاریخ الزمان، ص ۳۲۰؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ تاریخ گزیدہ، ص ۱۹، ۵۹۰، ۷۰۵-۷۰۶؛ مسالک الابصار، ۳۸۰/۵-۳۸۶؛ تاریخ ابن الوردی، ۲۲۳/۲؛ البداية و النہایة، ۲۶۷/۱۳-۲۶۸؛ الوافی بالوفیات، ۱۷۹/۱-۱۸۱؛ عیون التواریخ، ۵۲/۲۱؛ السلوک مقریزی، ۶۱۴/۲/۱؛ عقد الجمان، ۱۲۴/۲-۱۲۵؛ النجوم الزاہرہ، ۲۴۵/۷؛ تاریخ ابن سباط، ۴۳۶/۱؛ کشف الظنون، ۹۵/۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۴۶ و موارد دیگر و ۱۱۰۳/۲، ۱۳۶۱ و موارد دیگر؛ شذرات الذهب، ۳۳۹/۵-۳۴۰؛ ایضاح المکنون، ۲۴۳/۲، ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۲۰، ۴۲۱؛ ہدیة العارفین، ۱۳۱/۲؛ الفوائد الرضویة، ص ۶۰۲-۶۱۵؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۸۳؛ دیوان الاسلام، ۳۰۸/۴-۳۰۹؛ مجالس المؤمنین، ۲۰۱/۲-۲۱۰؛ مفتاح السعادة، ۲۶۱/۱؛ امل الآمل، ۳۳/۲، ۴۹، ۱۵۹، ۲۵۹، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۰۲، ۳۴۷؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۲۹۴-۲۹۹؛ ریاض العلماء، ۱۵۹/۵-۱۶۴؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۴۵-۲۴۷؛ اغانۃ اللہفان، ابن قیم الجوزی، ۲۶۷/۲؛ الاجازة الکبیرة، ص ۱۶؛ خاتمة المستدرک الوسائل، ۳۲۳/۲، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۷، ۵۲۸، ۵۳۶، ۵۵۴، ۴۲۲؛ حبیب السیر، ۸۹۷، ۸۹۶، ۸۹۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶؛ روضة الصفا (تہذیب و تلخیص دکتر زریاب خوئی، ص ۸۹۰، ۸۹۶، ۸۹۷، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۹۲؛ فہرس التواریخ، ص ۱۵۹؛ تاریخ منتظم ناصر، ۴۶۲/۱ و ۵۹۱/۲؛ علم الفلک تاریخہ عند العرب فی القرون الوسطی، ص ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۱، ۱۹۸، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۹؛ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، ۵۰۱/۱-۵۰۳؛ ریحانة الادب، ۴۱۶/۱-۴۲۴، روضات الجنات، ۳۰۰/۶-۳۱۹؛ تأسیس الشیعة، ص ۳۹۵؛ تنقیح المقال، ۱۷۹/۳؛ جامع الرواة، ۱۸۸/۲؛ معجم المؤلفین، ۲۰۷/۱۱ (۶۳۷-۶۳۶/۳)؛ الاعلام زرکلی، ۲۵۷/۷-۲۵۸؛ معجم رجال الحدیث، ۱۹۴/۱۷-۱۹۵؛ اعیان الشیعة، ۴۱۴/۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا ۲۲۹/۱/۳-۲۳۱ و ۲۵۷-۲۷۱ و ۱۱۹۸/۲/۳-۱۲۰۵؛ المجددون فی الاسلام، ص ۲۵۹-۲۶۲؛ الخالدون العرب، ص ۱۹۵-۲۰۱؛ مجمل التواریخ، ۳۴۲/۲؛ نقد الرجال، ص ۲۴۵ (۳۱۳/۴)؛ التعریف بالمؤرخین، ۸۸/۱-۹۰؛ تراث العلمی، ص ۳۵۶-۳۶۴؛ فہرست الخدیویة، ۱۹۳/۵-۱۹۴؛ معجم المخطوطات المطبوعہ، ۹۱/۲؛ بروکلیمان، ۵۰۸/۲-۵۱۲ و ذیل ۹۲۴/۲-۹۳۳؛ المخطوطات المصورة، ۲۲۸/۱-۲۳۵؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السابع والثامن)، ص ۱۶۸-۱۶۹، الذریعة، ۱۴/۱، ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۸۸ و موارد متعدد دیگر (نک: فہرس اعلام الذریعة، ۲۵۱۲/۳-۲۵۱۳)؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۷۳۰/۵-۷۴۴؛ یادنامہ خواجہ نصیر الدین طوسی، ذبیح اللہ صفا، تہران، ۱۳۳۵ ش؛ احوال و آثار خواجہ نصیر، سید محمدتقی مدرس رضوی؛ ریاض الجنة زنوزی (تحقیق اینجانب)، روضة چهارم، ۱۴۴/۵-۱۵۶؛ فلاسفہ شیعه، شیخ عبد اللہ نعمہ، ترجمہ سید جعفر غضبان، ص ۲۷۸-۳۰۵؛ الکنی واللقاب، ۲۰۸/۳-۲۱۰؛ مقدمہ اخلاق ناصر، ص ۱۴-۳۲ و مقدمہ ہای سایر آثار چاپ شدہ وی.

ق/۱۲۰۱ - ۱۲۷۴م) حکیم، فیلسوف، ریاضی، فلکی، فقیه، ادیب و چیره‌دست در انواع علوم و فنون.

خانواده وی بنا به گفته شماری از مورخین اصلاً از جهرود بوده‌اند که در آن روزگار از توابع ساوه بوده، اما اکنون جزو ناحیه قم است. این خانواده به طوس مهاجرت کردند و در آنجا سکونت نمودند و خواجه نصیر در یازدهم جمادی الاول ۵۹۷، در طوس دیده به جهان گشود و نام او را محمد گذاشتند. او در همانجا پرورش یافت و به همین دلیل هم به «طوسی» شهرت یافت.

وی ظاهراً ابتدا در قم حیات علمیش شروع شده و در آنجا نزد دایی خویش علوم عقلی را آغاز کرد و شاید استفاده او از درس معین الدین سالم بن بدران مازنی مصری امامی نیز، در قم بوده است و جلد سوم کتاب الغنیة، در فقه، تألیف سید ابوالمکارم بن زهره حلبی فقیه را نزد او خوانده و معین الدین در سال ۶۱۹ هجری به او اجازه داده است. او سپس به نیشابور رفته و در آنجا که آن روزگار هنوز مرکز علمی و فرهنگی خراسان بزرگ به شمار می‌رفته نزد عالمان و فرهیختگان آن دیار دانش آموخته است. او در محضر درس فرید الدین محمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به «عطار نیشابوری» کسب فیض نموده و همچنین از کسانی مانند سراج الدین سرخسی، فرید الدین داماد نیشابوری، ابو السعادات اصفهانی، اسعد بن عبد القاهر اصفهانی از علمای امامیه و از کمال الدین یونس موصلی، دانش‌های گوناگون فرا گرفته و بعدها فقه را نزد کمال الدین میثم بحرانی و علامه حلّی و همچنین فلسفه و کلام را از این دو آموخته است. ذهبی نوشته است که او از معین الدین سالم بن بدران مصری معتزلی رافضی (شیعی) دانش آموخته است و بعد اضافه کرده که وی از سماحت، بخشندگی، حلم و بردباری، معاشرت نیکو، فضائل فراوان، برخوردار و شخصی جلیل‌القدر و فیلسوف بوده و در علوم اوائل مقدم و رئیس بوده، بویژه در ریاضیات و صنعت رصد ستارگان و علم هیئت سرآمد بزرگان و همگان به شمار می‌رفته است. و ظهیر کازرونی او را خوش‌سیما و نمکین، با افعال پسندیده، با هیبت، عالم و سرآمد دیگران، فروتن، کریم‌الطبع و بخشنده و صاحب اخلاق نیکو دانسته است.

ابن فوطی نیز، او را عالمی فاضل، کریم‌الاخلاق، با سیرتی پسندیده و فروتن

دانسته و هیچ مراجعه‌کننده‌ای را ناامید نمی‌کرد و از خود نمی‌راند.

ابن عبری نیز، از او چنین تعریف و توصیف نموده که وی در همه علوم حکمی ممتاز بود، بویژه در علوم ریاضی و آلات رصد و دایره‌های بزرگ آهنین که در این رشته از بطلمیوس بالاتر بود.

دوره زندگی او را می‌توان به سه بخش خلاصه کرد:

**بخش اول. دوران کودکی، نوجوانی و جوانی:** از دوره طفولیت، نوجوانی و جوانی وی اطلاع زیادی در دست نداریم، جز اینکه وی مقدمات علوم را از پدرش آموخت و چون پدر وی پیرو مذهب شیعه اثنی عشری بود، او نیز، همین اعتقاد را داشت و چنان‌که اشاره کردیم بعد به قم رفت و نزد دایی خود و بعضی از علمای آن دیار دانش آموخت، سپس عازم نیشابور گردید و تا حمله مغولان در سال ۶۱۸ قمری و ویران شدن شهر نیشابور به دست سپاه چنگیز، در آن شهر به فراگیری علوم متداول آن روزگار اشتغال داشت و فقط توانست از هجوم وحشیانه و ویرانگرانه مغولان به آن شهر جان سالم به در برد و فرار کند، اما به کجا؟ درست معلوم نیست!

به هر حال وی قسمتی از عمر خود را در راه تحصیل علم و تکمیل معلومات و دانش در مراکز علمی آن روزگار ایران گذراند. در این مرحله و بخشی از زندگیش - که تقریباً بالغ بر سی سال است -، ظاهراً مطلبی که برای مورخان قابل توجه باشد، وجود نداشته که آن را ثبت کنند، از این رو نمی‌دانیم که خواجه در این زمان کتابی تألیف کرده یا خیر؟ ولی بسیاری احتمال داده‌اند که خواجه بعضی از آثارش را در این دوره تألیف نموده است.

**بخش دوم. دوران حضور در دستگاه و دربار اسماعیلیان قهستان:** در آخر نسخه‌ای از کتاب: اخلاق ناصری، این عبارت به چشم می‌خورد: «مؤلف در سال ۶۳۳ از تحریر این کتاب فراغت یافت». با توجه به این تاریخ در فاصله سال ۶۱۸ قمری که سال هجوم مغولان به نیشابور و فرار خواجه از آن شهر است تا سال ۶۳۳ قمری که او این کتاب را تمام کرده و به فرمانروا یا محتشم قهستان تقدیم نموده - مدت پانزده سال - معلوم نیست که خواجه دقیقاً کجا به سر می‌برده؟ اما در

شماری از منابع آمده که خواجه نصیر الدین در حوالی سال ۶۲۴ قمری، وارد قهستان شده و در شهر یا قلعه سر تخت بنا به دعوتی که از طرف فرمانروا یا محتشم آنجا - ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور که زیر دست پادشاهان اسماعیلی الموت بوده - به عمل آمده بود، به خدمت این فرمانروا رفته است. ناصرالدین خود مردی دانشمند و همچون دیگر پادشاهان اسماعیلی آن روزگار دانشمندپرور بود و اهل علم و فضل را معزز و محترم می داشت. با این وجود مدت ۹ سال از فرار او تا پیوستن به اسماعیلیان و رفتن به قلاع آنان، وی سرگردان بوده است.

به هر حال خواجه نصیر الدین وقتی دید شهرهای ایران و جهان اسلام یکی پس از دیگری در زیر سم اسبان مغول نابود و ویران می شود، چاره‌ای ندید مگر اینکه به اسماعیلیان پناه ببرد تا از شر تندباد مزبور نجات یابد؛ زیرا در مقابل مغولان جز اسماعیلیان و قلعه‌های مستحکم آنان کسی دیگر تاب مقاومت نداشت.

برخی نوشته‌اند که اسماعیلیان او را رابوده به قلعه‌های الموت بردند و یا اینکه او را مجبور کردند که در آنجا بماند. هیچ سندی در دست نیست که به صورت روشن بیان کند که خواجه خود به دلخواه به آنجا رفته باشد یا اینکه او را به اجبار برده و یا اینکه بعد او را به اجبار نگاه داشته باشند. البته از برخی نوشته‌های خواجه برمی آید که حضورش در قلعه میمون دژ - دست کم مدتی از آن - به اجبار بوده است.

به هر روی خواجه در اثنای توقف در آنجا کتابی برای مهماندار خود ناصر الدین، به نام اخلاق ناصری، به فارسی نوشت، همچنین رساله المعینیه در هیئت برای پسرش معین الدین بن ناصر الدین نوشت. سپس پیشوای اسماعیلیان علاء الدین بن محمد، وی را به قلعه میمون دژ دعوت نمود و خواجه به میمون دژ رفت و با وی بود تا اینکه علاء الدین به دست یکی از محافظان خود کشته شد و نصیر الدین پس از آن به صحبت پسر او رکن الدین در آمد و در همان قلعه الموت ماند، تا وقتی که رکن الدین پس از حمله اخیر مغول به فرماندهی هلاکوخان مغول و سقوط الموت در سال ۶۵۳ قمری و تسلیم آن قلاع به مغولان، خواجه نصیر الدین که حدود سی سال با اسماعیلیان و در کنار آنان زیسته بود، در همدان به هلاکوخان مغول پیوست.

خواجه در طول این مدت توقفش در نزد اسماعیلیه الموت، برای آنان کتابهای فارسی و عربی بسیاری تألیف کرد. گاهی نیز به ترکی کتاب نوشته است. در همان قلعه‌ها بود که خواجه بیشتر تألیفات و آثارش را در علوم و ریاضی و دانشهای دیگر به رشته تحریر کشید. تألیفات و آثاری که نام او را در جهان جاودان ساخت و او را در بین دانشمندان سرشناس نمود. برخی از آن آثار که در این قلاع به رشته تحریر درآمده عبارت‌اند از: روضة القلوب؛ رساله التولی والتبری؛ تحریر مجسطی؛ تحریر اقلیدس؛ اکرماناللاوس؛ اخلاق ناصری؛ رساله المعینیه؛ روضة التسلیم؛ مطلوب المؤمنین؛ شرح اشارات و کتابهای دیگر در نجوم و فلک که در این دوره تألیف نمود.

**بخش سوم. پیوستن به هلاکوخان تا هنگام مرگ:** زمانی که قلعه‌های الموت به دست مغولان سقوط کرد، خواجه نصیر الدین در ۱۴ شوال ۶۵۴ به هلاکوخان مغول پیوست و از همان زمان هم علناً اعلام کرد که پیرو شیعه اثنی عشری است و بعد در زمره مشاوران و سپس به عنوان وزیر مقتدر هلاکوخان درآمد و در حضر و سفر با او همراه بود، از جمله در فتح بغداد و شامات با وی همراهی کرد و تمام نامه‌هایش را برای پادشاهان و حکام به وسیله خواجه تهیه، و نوشته و می‌فرستاد. هلاکوخان خواجه طوسی را به علت مکانت علمی و ارزش فکری‌اش در شمار خواص خود درآورد و در حفظ او کوشید و به هم صحبتی با خویش برگزید.

خواجه نصیر الدین از این موقعیت استفاده کرد و فرصت را غنیمت شمرد و مانع شد بلایی که بر مسلمانان و جهان اسلام فرود آمده بود و می‌رفت که کار اسلام و اسلامیان را یکسره کند، به حد کمال برسد. پس همه کوشش خویش را به کار برد تا بقیه علماء، فلاسفه و حکما را از نابودی که در انتظارشان بود، نجات دهد و آخر الامر هم به عنوان عامل قدرتمند و پرنفوذ، در جهت حفظ و بقای این گروه از ارباب معرفت و دانش و حکمت، اعمال قدرت کرد و همگی را نجات داد و مغولان که برای نابودی اسلام و از میان برداشتن تمدن اسلامی همت گماشته بودند، در اثر فعالیت‌های خواجه نصیر الدین، پس از مدت کوتاهی، دیانت اسلام را پذیرفته و مسلمان شدند و خود در شمار حامیان اسلام و مسلمانان درآمدند.

گویا مقدر شده بود که خواجه نصیر، میراث‌ها و یادگارهای اسلام و مسلمین را از دست مغولان نجات دهد. هلاکو امر اوقاف کشور را به او واگذار کرده و خواجه در مقام ضبط و ربط آنها برآمد و درآمد اوقاف را صرف مدارس و مراکز علمی می‌کرد و علما و حکما را گرد آورده و با همکاری آنان کارهای مهمی پی افکندند.

نصیر الدین بالاخره پس از عمری تلاش پی‌گیر در امر ترویج اسلام و تشیع بالاخره در هیجدهم ذی حجة الحرام ۶۷۲، در بغداد دیده از جهان فرو بست و پیکر او را پس از تشییع مفصل در بغداد و کاظمین، در کنار قبر امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپردند. نوشته‌اند وقتی می‌خواستند در سردابی کهنه قبری بکنند، گور حاضر و آماده‌ای با کاشی و کتیبه مکشوف شد و معلوم گردید که آن را برای خلیفه الناصر لدین الله عباسی تهیه کرده بودند و اتفاقاً در همان روز و ماه و سالی که خواجه نصیر الدین متولد شده بود، این قبر هم آماده و تمام شده بود. منتها خلیفه را برده و در موضعی دیگر دفن کردند و سر این گور را پوشانده بودند که در نهایت قسمت خواجه نصیر الدین شد.

### شیفتگی خواجه نصیر الدین به کتاب:

شهرت خواجه نصیر در اقطار و اکناف عالم پیچیده است و همگان بر مقام و موقعیت و منزلت ممتاز علمی وی تأکید دارند. او نه تنها شیفته کتاب بود و کتابهای بسیاری گرد آورد و کتابخانه‌های فراوانی تأسیس کرد که عاشق و دلدادۀ دانش و فرهنگ و عالمان و دانشمندان بود و افرادی که با او سر و کار داشته‌اند بر این نکته تصریح کرده‌اند، از جمله عالمانی که دعوت خواجه را جهت همکاری در امر تأسیس رصدخانه مراغه، پذیرفته بود و از وطن مألوف خود به نزد خواجه شتافته بود و زیر نظر خواجه در میدان علمی وسیعی مشغول خدمت شده بود، مؤید الدین عرضی دمشقی است که در مقدمه رساله خود در باب ادوات و آلات رصدخانه مراغه، درباره خواجه چنین نوشته است:

«تمام این اعمال به دستور مولای معظم، عالم فاضل، محقق کامل، پیشوای علما و سید حکما، افضل علمای اسلام، بلکه افضل پیشینیان و کسی که خداوند متعال از میان همه مردم زمان، تنها در وجود او تمام فضایل و مناقب نیک و حسن

سیرت و حلم و بردباری و جزالت رأی و سرعت انتقال و احاطه به سایر علوم را جمع فرموده و به وسیله او علما و خانواده علم را با عطاها و بخششهای فراوان خود گرد هم آورده است و از پدر نسبت به آنان مهربان تر است. مادر زیر سایه او در نهایت امنیت و آسایش زندگی می‌کنیم و از دیدار او شاد می‌شویم، چنان‌که گفته شده:

نمیل علی جوانبه کانا  
نمیل اذا نمیل علی ایینا  
ونغضبه لنخبر حالیه  
فنلقی منهما کرماً ولینا

در اطراف او می‌گردیم چنان‌که به پدر خود روی می‌آوریم، و او را به خشم می‌آوریم تا او را در دو حالت خشم و خوشی امتحان کنیم و در هر حال او را کریم و مهربان می‌یابیم.

این مرد بزرگ، نصیر الملة والدین محمد بن محمد طوسی است که خداوند روزگار او را بادوام فرماید و اضافه کرده که:

واستکبر الاخبار قبل لقائه  
فلما التقینا صغر الخبر الخبر

پیش از دیدار او آنچه درباره‌اش می‌گفتند، به نظرمان خیلی بزرگ و مبالغه‌آمیز می‌نمود، اما وقتی او را از نزدیک دیدیم، آنچه را که شنیده و مبالغه‌آمیز می‌پنداشتیم، بسیار کمتر از آنچه در او بود، یافتیم و آن خبرها کوچک به نظرمان رسید.

خدا را سپاسگزاریم که ما را در خدمت او گرد آورد و ما را از فواید او مسرور و خشنود ساخت. گرچه از خانه و عشیره و زن و فرزند و وطن دور شده‌ایم، ولی در وجود او عوض هر چیزی که از دست داده‌ایم، یافت می‌شود؛ هر کس او را یافت، هیچ چیز از دست نداده و هر کس او را از دست داد، همه چیز را از دست داده است. خداوند ما را بی‌او نگذارد و ما را از راه طول عمر و بقای او بهره‌مند سازد.<sup>۱</sup>

در منابع آمده که خواجه طوسی، هلاکوخان مغول را قانع کرد که از همه دانشمندان بخواهد به مراکز علمی خود باز گردند و هر کس هم که دوست دارد، بیاید در مراغه اقامت کند و به خواجه در امر برپاداشتن رصدخانه کمک نماید. در این میان خواجه فردی به نام فخر الدین لقمان بن عبد الله مراغی را در نظر گرفت که مأمور

۱. رساله عرضی در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. (نک: مجلة العرفان، مجلد ۴۷، ج ۴، ص



گردآوری علما شود و هلاکو خان فخر الدین را به کشورهای عربی فرستاد تا علمایی که از ترس هلاکو و مغول به شهرهای اربل، موصل، الجزیره و شام فرار کرده بودند، تشویق کند تا به مراکز خود برگردند و همچنین از دانشمندان و نخبگان آن سامان دعوت کند که برای اقامت به مراغه بیایند. فخر الدین مردی زیرک و کاردان و باهوش بود و با حسن تدبیر خود توانست وظیفه‌اش را به نحو احسن به انجام برساند و از طرفی خواجه برای انجام کار بزرگ خود، یک عده از علمای فلک‌شناس مشهور را - که نخبه و برگزیده بودند - دعوت کرد تا در این کار به او کمک کنند و برای این کار هزینه‌های سنگینی خرج کرد.

این دسته از علمای نخبه، مجموعه بزرگ و پرارزشی را به وجود آوردند که یکی از بزرگ‌ترین مجامع علمی در آن روزگار بود. نام برخی از آنها که در منابع آمده به این شرح است: کاتبی قزوینی، رکن الدین استرآبادی، فخر الدین خلطی از بتلیس (بدلیس)، مؤالدین عرضی دمشقی؛ فخر الدین مراغی از موصل، محی الدین مغربی، قطب الدین شیرازی، شمس الدین شیروانی، کمال الدین ایجی، حسام الدین شامی، نجم الدین اسطربابی، صدر الدین علی بن نصیر الدین طوسی، نجم الدین علی بن محمود حکیم کاتب بغدادی، قومنجی (قومه‌جی) چینی ملقب به سینگ سینگ یعنی عارف، ابن طوطی کمال الدین، خواجه شمس الدین بن محی الدین بن عربی، اصیل الدین حسن بن نصیر الدین طوسی که همگی زیر نظر خواجه به این امر مهم می‌پرداختند و ساختمان رصدخانه مراغه که از جمادی الاول سال ۶۵۶ شروع شده بود، در همان سالی که خواجه وفات کرد - یعنی سال ۶۷۲ قمری - به پایان رسید، یعنی مدت شانزده سال کار ساختمانی آن به طول انجامید.

خواجه برای هر یک از فلاسفه روزانه سه درهم؛ برای هر یک از اطبا روزی دو درهم؛ برای هر فقیه روزی یک درهم و برای هر محدث روزی نیم درهم مقرری تعیین کرد که به این علت مردم بیشتر به تحصیل فلسفه و طب روی آوردند.

همه اینها نشانه علاقه و شیفتگی خواجه به علم و عالمان و دانشمندان است که در وجود او موج می‌زده است. ایشان زمانی که در قهستان بود، کتابخانه بسیار ارزشمندی جهت پادشاهان اسماعیلی الموت بنیان نهاد که با حمله مغولان نابود شد و بعد از کتابخانه‌های ایران و عراق - به‌ویژه بغداد و شامات و دیگر مناطق - کتابخانه

بسیار بزرگ و نفیسی در کنار رصدخانه مراغه تأسیس کرد که بیش از چهارصد هزار نسخه مهم و نفیس از تمام علوم در آن گرد آورده بود که مشهور عام و خاص است و همچنین بسیاری از کتابخانه‌ها را در مراکز مهم علمی، مدارس و مساجد جهان اسلام تأسیس کرد و جز اینها خود نیز دارای کتابخانه‌ای با ارزش بود که نوشته‌اند شمار کتابهایش بالغ بر ۱۱۶ هزار نسخه بوده است و اینها نیز همگی نشانگر عشق بی حد و حصر خواجه به کتاب است.

از طرفی دیگر بیش از صد کتاب و رساله از تألیفات و آثار علمی، فلسفی و حکمتی خواجه اکنون در دست است که بر بعضی از آنها شروح و حاشیه‌های متعدد نوشته‌اند و این همه آثار تألیفی نیز، حکایت از شیفتگی او به کتاب و دانش دارد.